

گلناز ! نمادی از درد مشترک در تاریخ ما !

قسمت دوم و آخر :



محمد امین فروتن

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کا نجا

سر هابریده بینی بی جرم و بی جنایت

« خواجه شمس الدین محمد بن بهاءالدین حافظ شیرازی »

وقتی امروز قلم را برداشتم تا قسمت دوم مقاله ام را بنویسم نه میدانم چگونه بود که چشمانم به مطلبی با این عنوان درشت که « زن قربانی تجاوز در افغانستان آزاد شد » تصادف کرد و قتی تمام متن گزارش را از قول وکیل خانم گلناز که خود یک زن است و در گزارش از وی بنام خانم کیمبرلی موتلی وکیل گلناز یاد شده و چنانچه از اسم اش پیداست لابد باید « وکیل تسخیری » و هم تبار نیروها و قدرت های باشد که « دموکراسی ، حقوق بشر منجمله حقوق زن ، آزادی مطبوعات و.. » را همچون لباسی با هر اندام برابری در بازارهای سنتی افغانستان عرضه کرده اند !

در خبر آمده است ، حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان که دو هفته قبل طی یک جلسه عدلی دستور رهائی این زن که « گلناز » معرفی شده است را داده بود طبق اظهارات خانم کیمبرلی موتلی وکیل خانم « گلناز » بطور نامشروط آزاد شده است . وی این نگرانی که او مجبور به ازدواج با مهاجم خواهد بود را مردود دانست . " جالب ترین و درعین حال مسخره آمیز ترین بخش این گزارش انجا و آنگاه است که خانم کیمبرلی موتلی Kimberly Motley وکیل گلناز به رسانه ها گفته است که مائل است از جلالتمآب کرزی رئیس جمهوری افغانستان ووزارت عدلیه آن کشور به خاطر رهائی خانم گلناز ابراز تشکر کنم ! " همچنان خانم کیمبرلی در مقام وکیل

مدافع خانم گلناز گفت که اکنون او یعنی گلناز آزاد است تا یک زندگی عادی را در پیش گیرد بدون آنکه نگران اقدامات قانونی در جامعه باشد !!

با وضاحت و روشنی میبینیم که چگونه دست مرموز و پنهان (ودرعین حال ، معلوم و آشکار) آن حقوق دان ترقی خواه و مدافع حقوق زن !! بر بستری که بصورت نمائشی ، دراماتیک و مصنوعی بنام « مبارزه علیه تروریسم جهانی !!» ، دموکراسی و حقوق بشر هموار شده ، برخاسته است ؟ تا همه چیز و همه ارزشها را در کشور و جامعه ما بصورت تیوریزه و بنام حقوق بشر بویژه در حوزه حقوق زن به نابودی بکشانند ، و در بدل آنچه که به مثابه حقوق اولیه بشری در جامعه محسوب میشوند و ما به تشویق و ترغیب همین پیامبران دروغین و شبه فیمینیست های حقوق بشر!! آنها را از فهرست وظائف و مسؤولیت های حتی اولیه مان بیرون ساخته ایم ما را مصرف کننده رام و برده ء آرام در می آورند تا از دختران و زنان بویژه از نسل جوان ما " عروسک های فرنگی " کریم شده ای بسازند که نه احساس زن دیروز ما را دارند و نه شعور امروزی آنها را ، که به قول دانشمند بزرگی « اسباب بازی های کوکی ئی که نه " حوا " یند و نه " آدم " ، نه زن خانه اند و نه زن کار! » شتر مرغ های اند که نه بار میبرند که مرغ اند و نه می پرند که شترند ! واه که چه زمینه های آماده برای استعمار و استحمار ! که فریاد بکشند ، آزاد شوید ! و این رشته های ارزشها را بشکنانید که سبب عقب مانده گی تان شده است و ترا از همه چیز محروم ساخته !

بدون اندکترین تأمل و تفکری بر چگونه آزاد شدن زن افغان که در زیر سنگین ترین بار ها خفته است و از خفه گی و خسته گی و درد جان میدهد آزاد میشود ، اما نه با کتاب و دانش و ایجاد فرهنگ و روشنی و بالا رفتن سطح شعور و سطح احساس و جهان بینی ! بلکه با قیچی و و داع با چادر و ارزشها و بدین سان زن یکباره روشنفکره میشود ،

چنین است سرنوشت زن مظلوم جامعه ما که در زیر نظر صدها دوربین و دهها تشکیلات خورد و بزرگ حقوق بشر و جامعه مدنی در کوره های از آتش خشونت می سوزند و جان می دهند . وقتی دست سنتگرای مذهبی همدست و توجیه کننده مافیای نظام سرمایه داری لیبرال گردد و یک نسل تازه با نیاز های نو مصنوعی بوجود بیاید . وقتی یکی بنام " اخلاق و مذهب " و دیگری بنام " آزادی و پیشرفت " خطوط سرخی را از یک جامعه عقب نگاه داشته شده کشیده باشند ،

کاملاً طبیعی است که زمامداران سنت پرست متظاهر بر تجدد و مدنیت ، زن این جانشین اصیل و مظلوم خدا در زمین را با تازیانه تعصب و ارتجاع میزنند و میرانند و وی را مورد تجاوز قرار میدهند ، دیوانه وار و چشم و گوش بسته از دست این " مذکر " مریض و بدنام زمانه که جز پشم ریأ

سرمایه ای برای حضور در جامعه ندارد ، از ناچاری خود را در دامن نوازشگرانی که با شعار های فریبده ای از آزادی بیان و حقوق بشر چشمک زنان انتظارشانرا میکشند می اندازد .

بدون شک میتوان گفت که فرار به آغوش گرگ های انسان نمای که با کلیمات و ترمولوژی فریبنده معاصر دام اسارت برای زن این پیکره مجروح تاریخ را گسترده اند ؛ عکس العمل طبیعی خشونت های ضد انسانی و ارتجاعی زمام داران مافیائی در تاریخ بشر بالاخص در جامعه جنگ زده ما است که در دوران قدرت مافیائی شان بصورت رسمی و با صدور فرمان های مجعول و مجهول مهتری را بر اسارت ابدی زن این جانشین راستین خدا در زمین حک می سازند ؛

اگر زن امروز در جامعه ما رنگ عوض میکند و خود را به شکل {عروسک مصداق فرهنگ غربی } نه { مصداق زن غربی } در می آورد باید علت را در این سوی مرز و درآمده سازی و صدورچنین فرمانهای فتوی گونه ببینیم که با تأسف زن این جامعه را که خواهر ما و دختری از نسل درمانده ما است بدستان خود ، وی را به گرداب متعفی از فرهنگ سرمایه داری بین المللی حواله و پرتاب کرده ایم . و ما زن را که سمبول مظلومیت انسان تاریخ قرن ما است فرار داده ایم که گرگان گرسنه و نشسته بر سر چهارراه تمدن منحرف مادی با آسانی صید اش کنند .

بلی ! ما با صدور چنین فرمانهای بی سروبی پا ، مجهول و مجعول ، همدست گرگان انسان نمای شدید و زن را با یاد کردن کلیمات ذشت و طعنه های سر بازار و تحقیر آمیز! همچون ضعیفه ، مادر اولادها ، ناقص العقل و غیره ... لقب دادیم و خلقت وی را از خلقت انسان جدا ساختیم و تلاش میکردیم تا کشف کنیم و دریابیم که آیا زن میتواند خط و سواد داشته باشد یا نه ؟ و با این استدلال معیوب و منطوق بنی اسرائیلی که اگر زن قدرت نوشتن و توانائی اندیشیدن را داشته است تکلیف دلواپسی های ما چه می شوند که مبادا در باره نامحرمان خواهند اندیشید و به آنها نامه خواهند نوشت ؟

آری ! تقوی و عفت زن را اینگونه تصوّر میکنیم و آنرا با چنین شیوه ها و اسلوب های جاهلی حفظ میکنیم . و با این تصوّر جاهلی که زن ناقص العقل است و اهلی نه میشود و تنها راه و روش نگهداری اش قفس است . و عفت او شبمی است که تا اقیاب ببیند می پرد و با این بینیش جاهلی در مجالس سیاسی و مذهبی ، فعالیتهای دینی ، انجام امور تبلیغی ، وحتى درس قرآن و تفسیر و احادیث و فلسفه و عرفان و تاریخ راهی نداشت و تا هنوز هم ندارد . بدینسان و در امتداد اینگونه تاریخ درد آلود بود که زن را از همه چیز محروم کرد ، حتی از اسلام و شناخت مذهب خویش ! با این اسلوب و این بینیش جاهلی چون سواد نداشت برای پرساختن لحظات بیکاری باید غیبت میکرد و کرد . چون سرگرمی علمی و فکری نداشت و تا هنوز هم ندارد باید شله پخته میکرد و شله را هم

پخت و نه تنها شله را پخت و می پزد بلکه برای اشباع غریزه نیاز حضور اش در جامعه قسمتی از مجالس مهمانی های خانواده گی را با تمجید و توصیف مهارت در آشپزی و غذا پختن فلان خانم گرم می سازد و قتی مردی از اقارب این خانواده متمول که مهمانی و محفل برپا کرده است از مهارت و دست پخت بی بی خانم که زن خانه گشته است با توصیف و تمجید یاد کند ، بی بی خانم بر خود می بالد که به چه شهکارهای بزرگی دست یافته است ؟ ! و اگر مرد به مجالس و کنفرانس و پوهنتون و مدرسه و دفتر میرود و باسواد و تعلیم یافته است این بی بی خانم هم قسمت دیگری از زندگی را که کار خانه داری و تربیت و پرورش اطفال است بر عهده دارد ؛ و به زعم مرد و زن این خانواده کوچک واقعاً عدالت و برابری زن و مرد را در کانون خانواده نگاه داشته اند !!

چنانچه با روشنی می بینیم هیچ کسی و حتی کسانی و نهاد های که بنام های دلفریبی چون مدافعین حقوق بشر و « شبکه ها و سازمان های فیمینیستی ! » که سر قراول نظام بورژوازی در جهان سوم اند نتوانسته و یاهم نخواسته اند تا به این واقعیت تلخ توجه داشته باشند که چگونه ممکن است کسیکه خودش ناقص ، نامستعد و از نعمت سواد و کتاب و تربیت و تفکر و فرهنگ و تمدن محروم است شائستگی آنرا دارد که پرورش دهنده نسل فردا باشد ؟

اگر مقصود از پرورش کودک تنها پُر ساختن و شیر دادن نیست ، چگونه این موجود ضعیف پرده نشین بی فکری که خود پرورش نیافته است ، طفل عصر تکنولوژی و ارتباطات را که از هر جهت با طفل سنتی گذشته تفاوت دارد تحت تربیت قرار دهد ؟ جز اینکه او را شیر دهد و تر و خشک کند . بدین صورت می بینیم زن در جامعه سنتی منحنط ما که پوشش دروغینی شبه مذهبی با تابلوی تاریخ « مذكر » بر آن افکنده بود ند در خانه پدر به عنوان « ولی شرعی ! » به سن بلوغ و کمال سنی میرسید و قبل از هرنوع باد و باران عقلانیت ، و پخته گی لازم برای ادامه حیات مشترک با همسر ، در بدل مبلغی « ناچیزی ! » مگر « چیزی !! » میان فروشنده یعنی همان « ولی شرعی ! » و خریدار یا « خاوند دوش » منتقل می گردید و قباله مالکیت وی را نیز که با تمامی تشریفات مذهبی و شرعی نیز آراسته بوده است یعنی که هم نقش و هم نرخ زن را در خود حک دارد بنام مالک دوش صادر می نمائید .

باکمال معذرت باید گفت که برای توضیح بهتر و بیشتر فرمان به اصطلاح بخشیدن "گناه مظلومیت" خانم گلناز از سوی آقای کرزی که بتاريخ دوم دسمبر سال ۲۰۱۱ پس از مشورت و سبک و سنگین ساختن قضیه در یک جلسه عدلی و قضائی صدور یافت کمی بر ریشه ها و انگیزه های جرمی آن تماس گرفتیم ، اکنون بدن نیست دوباره به اصل جریان گزارش این حادثه غم انگیز برگردیم . چنانچه در این گزارش درد ناک نیز مطالعه فرمودید خانمی بنام گلناز که مورد تجاوز یک

مردی از وابسته گان اش قرار گرفته بود پس از زندانی شدن اش یک طفل دختری را به دنیا آورد و آن کودک مظلوم نیز که متعلق به نسل و فصل دیگری است یکجا با مادرش گلناز در برزخی از زندان به سر می بُرد و درست اینجاست که به قول حافظ بزرگ :

در زلف کمندش ای دل مپیچ کا نجا سرها بریده بینی بی جرم وی جنایت

این شعر حافظ چنان عمیق و پر معنی و غم انگیز است که بر روح و روان تاریخ و سرنوشت انسان معاصر بویژه انسان جامعه ما تأثیری فوق العاده ای را داشته است. زیرا تاریخ خون آلود جامعه ما بویژه در حوزه حقوق بشر و حقوق زن آئینه تمام نمای این حقیقت تلخ روزگار ما است. روی همین بنیاد باید گفت تا آنگاهی که ما مسائل زیربنائی و اساسی در جامعه ما را نشانه نگیریم و بصورت دائمی به تحلیل و کنکاش موضوعات فرعی و دست دوم که معمولاً در کارخانه های سرمایه دارئی جهانی ساخته و بافته شده و به خورد ملت های فقیر جهان سومی داده میشوند، بپردازیم نه تنها از واقعیت های تاریخ کنار می آفتیم بلکه آرام، آرام مسائل و موضوعات زیربنائی را کاملاً فراموش میکنیم. نباید تعجب کرد که زمامداران دست نشانده در جامعه افغانستان اینگونه و با چنین دیده درائی در برابر مسأله عدالت در حوزه حقوق بشر و برابری زن و مرد با همان فورمول مافیائی اقتصادی عمل میکنند و از تریبون های رسمی به تدوین و صدور چنین فرمان های بی وقت، معیوب و ناکافی و مغائر با روح و جوهر دین اسلام مبادرت می وزند. ! فرمان اخیر شبکه مافیائی را از جهت مغائر با روح و جوهر دین اسلام گفتم که تا هنوز هم تابلوی پیروئی از ارشادات دین مقدس اسلام بر برج بقای هویت و تشخیص جعلی شبکه مافیائی حاکم بنام « دولت جمهوری اسلامی افغانستان! » آویزان است و آنرا دست آورد بزرگی در سفر ده ساله شبکه مافیائی محسوب می کنند. باید بدون هرگونه تعارف گفت و خاطر نشان ساخت که نویسنده

گان و مدونین فرمان غیر عادلانه و ناوقت آخیری که به نام و امضای " ریأ ست جمهوری اسلامی افغانستان صدور یافته است شاید هیچگاه داستان آن خانم که پس از انجام عمل قبیح " زنا " با مرد بیگانه نزد پیامبر گرامی اسلام آمد و از پیامبر بزرگوار خواست تا آنچه را که حکم خدا و پیامبر اش برای مجازات و کیفر مرتکبان به عمل شنیع " زنا " در نظر گرفته شده است در این جهان و توسط شخص پیامبر بر وی نیز که مرتکب چنین عمل زشتی شده است مورد اجراً قرار گیرد ، وقتی پیامبر اسلام این گونه اظهارات از سوی یک خانم که دارای توانمندی های عقلانی است شنید ، بلادرنگ فرمود که : استغفرالله ! و بدین سان حتی با شنیدن این خبر از خداوند طلب آمرزش کرد و در خطاب به آن زن فرمود که حتماً خواب دیده ای که چنین داستان نا درستی را بر زبان می آوری ! ، آن زن که واقعاً مرتکب زنا شده بود و برای پیامبر بزرگ نیز ثابت ساخته شد که به احتمال بزرگ عمل زنا از این خانم سرزده است ، بدون اندکترین وقفه از آن خانم پرسید که آیا از عمل زشت زنا ی تان نطفه کودک بسته نه شده است ؟ آن زن در پاسخ این پرسش پیامبر بزرگوار اسلام گفتند : آری من به سبب آن عمل زشت " زنا " حامله گشته ام و طفل به دنیا خواهم آورد ، پیامبر فرمود و در خطاب به آن زن زناکار گفتند که برو و درگام نخست طفل ات را به دنیا بیاور و سپس از خداوند آمرزش طلب کن که لابد وجود آن کودک سبب آمرزش گناهان تان خواهد گشت . چنین است عدالت الهی و حرمت به حقوق بشر ! که حتی وقتی پیامبر بزرگ اسلام دانیست کودکی که تا هنوز به دنیا نیامده است در حال حرکت و در راه زندگی قدم می گذارد هر چند نطفه آن از روابط نامشروع جنسی یعنی رابطه ای به « به رسمیت نه شناخته شده » مانده شده باشد آنرا بزرگترین ودیعه الهی می شمارد و سرنوشت مادر کودک به دنیا نیامده را به پروردگار بزرگ واگذار

می کند . اکنون و در پرتو این حقیقت باید تمامی ابعاد روان شناسانه و انگیزه های اجتماعی و سیاسی وقوع جرم در نظر گرفته شده و با نگاه دلسوزانه و رعایت اصل تعهد نسبت به کرامت انسان غرض تنبیه خطا کاران حکم و قرار قضائی صادر کرد . هدف از مجازات نیز باید تنبیه و فراهم آوری زمینه های حضور مجدد خطا کاران در اجتماع بوده باشد و رعایت این اصل به مثابه یک استراتژیی عمومی در پیوند با عدالت اجتماعی و قضائی باید اکیداً در نظر گرفته شود.

البته در یک کلیمه باید گفت هنگامی که پیروان یک ایمان و یک اعتقاد بر اریکه قدرت سیاسی جامعه قرار داشته باشند بدون هرگونه تردید نهادینه سازی سیستم « تقوای اجتماعی » در اندام و کالبد یک جامعه توحیدی جریان همه گیر قسط و عدالت اجتماعی را در تاریخ بشرودر میان تمامی نسل ها و در همه عصر ها تضمین می کند . هرگاه اینگونه وقایه اجتماعی که به عنوان یک مکانیزم علمی و برخاسته از فطرت بشر در تاریخ انسان نهادینه گردد بنیاد های یک فرهنگ و یک تمدن در حیات بشر را بنیا نگذاری می نمائید .

یاهو

یار زنده صحبت باقی

۱۸ دسمبر سال ۲۰۱۱

مطابق ۲۷ قوس ۱۳۹۰